

خیر

یادواره لاله‌های سرخ

همزمان با هفته دفاع مقدس یادواره لاله‌های سرخ در مناطق ۱۲گانه بنیاد شهید و امورایشان تهران بزرگ برگزار می‌شود.

اصحاب کریمی، مدیر کل بنیاد شهید و امور ایثار گران تهران بزرگ، ضمن تشریح برنامه‌های بنیاد شهید تهران به مناسبت هفته دفاع مقدس، گفت: «داره کل تهران بزرگ به مناسبت هفته دفاع مقدس برنامه‌ها و مراسم متنوعی را در نظر گرفته است که می‌توان به برگزاری یادواره لاله‌های سرخ به‌صورت همزمان در ۱۲مناطق بنیاد شهید تهران بزرگ، تئاتر خیابانی با موضوع ایثار اجتماعی، کاروان‌های سرود و برگزاری نمایشگاه عکس دفاع‌مقدس، نواختن زنگ ایثار در مدارس شاهد، دیدار با خانواده‌های شهدا و جانبازان، اکران طرح‌های گرافیکی بر تـسـر حوزـه ایثار و شهادت در سطح شهر، برگزاری مسابقات کتابخوانی با موضوع ایثار و شهادت و رونمایی از کتاب‌های تازه منتشر شده در حوزه ادبیات ایثار و شهادت از جمله برنامه‌هایی است که با مشارکت سایر دستگاه‌ها برگزار می‌شود.»



عکس شهیدری / رضا نورالله

خیر

«همایش یادها و نام‌ها» برگزار می‌شود

همزمان با هفته دفاع مقدس، چهارمین «همایش یادها و نام‌ها» یکشنبه دهم مهرماه در سالن خلیج‌فارس موزه ملی انقلاب اسلامی دفاع‌مقدس برگزار می‌شود. در این مراسم از ۶۰ نفرمانده فعال در حوزه تاریخ شفاهی و ۷ خانواده فرمانده شهید تجلییل و از ۲۰۰ اثر پژوهشی و اسنادی و کتاب گویا با حضور سردار سلامی، فرمانده کل سپاه و جمعی از فرماندهان لشکری و کنشوری رونمایی می‌شود.

پاسخ به شبهات دفاع مقدس

سازمان بسیج مستضعفین اسامال ویژه‌نامه‌های بزرگداشت هفته دفاع‌مقدس را با شعار «ما مقاوم هستیم» و با هدف حفظ و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس و ترویج فرهنگ انقلابی، ولایت‌مداری، مقاومت، ایثار، جهاد، شهادت و خوددباوری دینی و ملی بر گزار می‌کند. رونمایی از کتاب عکس بهرام محمدی فر توسمنظ بنیاد روایت فتح، بر گزرای نشست جبهه ملی علمی و فرهنگی در سراسر کشور، همایش تبیین نقش طلاب و روحانیون در دفاع‌مقدس، برگزاری مرحله دوم روزمایش تخصصی خدمت‌رسانی به عشایر با عنوان «خدمت‌بی‌منت در کنار عشایر» از مهم‌ترین برنامه‌های این سازمان در این هفته است.

خیر

کنگره «شعر دفاع مقدس» تمدید شد

زمان ارسال آثار به بیست‌وچهارمین کنگره سراسری «شعر دفاع‌مقدس» تا ۳۰ مهرماه تمدید شد. محمدحسین انصاری‌نژاد، دبیر علمی این کنگره با اعلام این خبر گفت: باتوجه به استقبال پرشور شاعران دفاع‌مقدس در سراسر کشور و درخواستهایی که صورت گرفت، مهلت ارسال آثار به‌مدت یک‌ماه تمدید شد. لذا شاعران سراسر کشور تا ۳۰ مهرماه زمان خواهند داشت تا آثار شان را به دبیر خانه رویداد در دفتر استانی بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس ارسال کنند.»

او در تشریح شرایط عمومی آثار آرسالی به این کنگره بیان کرد: «آثار حتماً بایستی تولیدی و قبلاً در هیچ کتاب مستقل یا مشترک یا نشریه‌ای منتشر نشده باشد؛ همچنین با توجه به ثبت اشعار در دبیر‌خانه مرکزی، شعر ا فقط می‌توانند در یک استان شرکت کنند و در صورت شرکت در استان‌های مختلف، از داوری کنار گذاشته می‌شوند.»



ایثارومقاومت

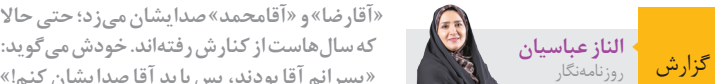


عکس شهیدری / رضا نورالله

روایت سال‌ها چشم‌انتهاری مادر شهیدان رضا و محمد سخاوتی

پیکرشان که برگشت، آرام گرفتم

پیکر این دو شهید و قاری‌قرآن بعد از سال‌ها در روزهای پایانی ماه صفر به آغوش خانواده برگشت



«آقارضا» و «آقامحمد» صدایشان می‌زد؛ حتی حالا که سال‌هاست از کنارش رفته‌اند. خودش می‌گوید: «پسرانم آقا بودند، پس باید آقا صدایشان کنم!» صحبت از شهید «محمد سخاوتی» ۱۵ساله و شهید «رضا سخاوتی» ۲۲ساله‌ای است که با رفتنشان دل مادر را لرزاندند. مادر نگو، بگو کوهی از صبر و دریايي از معرفت. گویی رفتن پاره‌های تن و سال‌ها چشم‌انتهاری برای برگشتن آنها، از او یک شیرزن ساخته است. حاجیه خانم «کبری حسینی صفا» مادر شهیدان رضا و محمد سخاوتی هر ساله در آستانه سالروز رحلت پیامبر(ص) و شهادت امام رضا(ع) حال و هوای دیگری دارد. آخرین آرزو برایش با تمام روزهای سال فرق می‌کند؛ چرا که دل بی‌قرار و بی‌تاب مادر در چنین روزهایی آرام گرفته است؛ چه آن روزی که پیکر محمدش ۱۲سال بعد درست با رحلت حضرت محمد(ص) به آغوش‌اش برگشت و چه آن سالی که خبر از آوردن پیکر رضایش مصادف با سالروز شهادت امام‌رضا(ع) دادند. حالا سال‌هاست که مادر این شهیدان در روزهای یایانی ماه صفر، مراسم ویژه‌ای برگزار کرده و همراه سوگواری برای آئمه، یادی از فرزندان شهیدش می‌کند؛ شهیدایی که صدای دانشین تلاوت قرآن آنها هنوز در گوش مادر مانده است.

حاجیه خانم حسینی با افتخار از پسرانش صحبت می‌کند و می‌گوید: «پسرانم قاری قرآن بودند. وقتی آقارضا در خانه قرآن می‌خواند، آقامحمد کنارش می‌نشست و از او قرآن‌خواندن یاد می‌گرفت. هنوز هم صدای تلاوت قرآن آنها در گوشم هست، آنها به سبک استاد منشأوی قرآن می‌خواندند. شاید اگر آنها شهید نمی‌شدند، الان قاری بزرگ و مشهوری بودند. یادم هست همیشه با پدرشان سر ضبط صوت بحث داشتند. چچه‌ها دوست داشتند نوارهای تلاوت قرآن گوش کنند و پدرشان هم می‌پیچید. پدر مرحومشان هم در اینکه همیشه هم پسرها پیروز می‌شدند و صدای قرآن در خانه می‌پیچید. پدر مرحومشان هم از اینکه چنین چچه‌هایی داشت، لذت می‌برد.»

راه‌اندازی کتابخانه سیار در محله
نوجوانی آقارضا با تظاهرات‌های مردم علیه رژیم شاهنشاهی مصادف شده بود و او در دوران دبیرستان در تکبیر و توزیع اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی امام‌خمینی(ره) فعال بود. مادر شهیدان به خاطرات آن روزها اشاره می‌کند: «یادم هست بعد از پیروزی انقلاب با کمک بچه‌های محل در کوجه درستکاران خیابان قلعه‌مرغی کتابخانه‌ای سیار درست کرد و به بچه‌های محله کتاب‌های دینی فرض می‌داد. آقارضا عاشق مطالعه بود و بچه‌ها را به خواندن کتاب تشویق می‌کرد. در مناسبت‌های مختلف به خواهر و برادرانش کتاب هدیه می‌داد و یک کتابخانه شخصی و بزرگ در خانه داشت. بعد از شهادتش همه کتاب‌ها را به کتابخانه مسجد‌الهدا کردیم. آقارضا درشش خیلی



عکس شهیدری / رضا نورالله

سال ۶۲بود که همراه یکی از بچه‌های محله شبانه ساکنان را بستند و به جبهه رفتند. آن شب زمستانی را خیلی خوب یادم هست. هواسوز داشت و خیلی سرد بود. قرار بود محمد صبح راه بیفتد و به همین خاطر همه خانواده خواب بودند. اما یکباره نظرش عوض شد و تصمیم گرفت همیشه از حرکت کند. تنهایی برای بدرقه او در هوای سرد راهی کوجه شدم، محمد خندان از زیر قرآن رد شد و آرام آرام از مقابل چشماتم دور شد. همان لحظه بود که احساس کردم او را برای همیشه از دست دادم و دیگر نخواهم دید. بدنم لرزید و از شدت سرما خشکم زد و به دیوار تکیه زدم. آن لرزه هنوز هم بعد از سال‌ها در جانم هست و هر وقت دل تنگ چچه‌ها می‌گردم از او پاره خنده‌ها در لرزه می‌افتد. آقامحمد آن شب رفت و دیگر هیچ خبری از او به‌دست ما نرسید و ما چشم‌انتظار ماندیم. بعداز مفقودشدن آقامحمد در عملیات خیر، آقارضا برادر بزرگ‌ترش از ما خواست به‌عنوان مبلغ دینی عازم جبهه شود. من مخالفت کردم اما بعد او را راهی جبهه کردم. هر وقت به مرضی می‌آمد، از او سراغ برادرش را می‌گرفتم اما همیشه سرش را پایین می‌آنداخت.

پدرش می‌گفت اسپر شدند، برمی‌گردند
حالا دیگر دل مادر و پدر این دو پسر آشوب است. ۳پسر رعنا و نمونه‌شان به جبهه رفتند و خبری از آنها نیست. هنوز مادر با فراق محمد ۱۵ساله‌اش کنار نیامده بود که بی‌خبری از رضا هم به آن افزوده شد. پدر به همراه دایی پسرها بارها به مناطق جنگی و مراکز تعاون سیاه رفتند ولی فایده‌ای نداشت. هر وقت شهیدی را به معراج الشهدا می‌آوردند، مادر سریع به آنجا می‌رفت. تک‌تک شهدا را نگاه می‌کرد و پرونه‌وار دور آنها می‌چرخید و برایشان فاتحه می‌خواند. هروقت زرمنده یا سربازی از کوجه رد می‌شد، مادر شهیدان به گمان اینکه پسرانش آمده‌اند، بسوی آنها می‌دوید. در خانه هم کمد بچه‌هایش را مرتب و گردگیری می‌کرد تا مبایدا پسررها برگردند وسایل شان گرد داشته باشد. از پدر می‌پرسسیم و با آوردن نام او، حاجیه‌خانم زبیر صلواتی می‌فرستد و می‌گوید: «هرسور حاج‌حاجم پدر بچه‌ها، امید داشت که بچه‌ها محروم شدند و به من می‌گفت صبور باش، پسران ما با اسررا برمی‌گردند. زمان آزادی اسرا که چند ماه طول کشید خیلی سخت گذشت. هر لحظه منتظر



عکس شهیدری / رضا نورالله

یادداشت

سمیه عطیعی؛ روزنامه‌نگار

فردا، سالروز پرواز شهید مدافع حرم سجاد زیرجدی است

منتظر تان هستم

«اگر دردل داشتید یا خواستید مشسورت بگیرید بیایید سر مزارم، من منتظر همه شما هستم!» وعده شهید سجاد زیرجدی به زائران مزارش. قطعه ۵۰، گلزار شهدای بهشت‌زهر، چشم‌هایم دنبالش می‌گردند، گاهی هم می‌بندم‌شان تا دلم را امتحان کنم. آرام، آهسته، قدم به قدم... شهدای مدافع حرم.

کنجکاو آرامش سجاد جوان شده‌ام؛ شیفته اطمینانش؛ اطمینانی که در عکس هم قفل می‌شود به چشمانم. «شما چهل روز دائم الوضو باشید، خواهید دید که درهای رحمت خداوند چگونه یک به یک در مقابل شما باز خواهد شد. نمازهای واجب خود را دقیق و اول وقت بخوانید، خواهید دید که چگونه درهای خداوند در مقابل شما باز خواهد شد. سوره واقعه را هر شب یک مرت‌به بخوانید، خواهید دید که چگونه فقر از شما روی برمی‌گرداند.انسان اگر می‌خواهد به جایی برسد، با نماز شب می‌رسد. نباید آقارافراموش کنیم، زیرا آقا هیچ‌وقت ما را فراموش نمی‌کند. بعد از نمازهای بومیه دعای فرج فراموش نشود و تا قرأت نکردید از جای خود بلند نشوید زیرا امام منتظر دعای خیر شماست.»

دلیل آرامش‌اش را می‌فهمم، اطمینانش را هم. دیدن حرف‌های آخر سجاد، گفت و شنید با مادر و خانواده‌اش را برابرم جذاب‌تر می‌کند. مادری که بی‌پدر، ۴پسر و یک دختر راسر و سامان داده است. مادر است دیگر؛ زبان تکلم هم که نداشته‌باشد حرف برای گفتن از بچه‌ها زیاد دارد.

وصیفه کمثانی را باید از هم آغوشی با کشف‌های سجاد شنید. از اتافی که دست نخورده باقی مانده، از کت و شلوازی که هنوز هم به جوب لباسی روی در آویزان است، از کلاه کاسکت، میز و صندلی و انگشتر نشانی که نشان آرزوهای ته‌تغاری‌اش بود! «دم‌دمای غروب بود که سجاد با جعبه کوچک طلا به خانه آمد. مثل همیشه دنیا دنیا خستگی و بی‌حوصلگی‌اش را پشت در خانه جا گذاشت و با انرژی وارد شد. مادر را بوسید، مثل عادت هر روزش. انگشتر نشان نامزدی را به‌رمه داد. حتماً مادر بهتر از سجاد می‌دانست از این جای کار را چطور جلو ببرد و بله عروس خانم را بگیرد.» فیروزه زبان مادر می‌شود و از سر پرسودای سجاد برای آینده می‌گوید: او هنوز هم دایم داند برق چشمان سجاد برای نامزدی را باور کند یا صورتی که با خمپاره...

«از هم‌هام کدک می‌شد وقتی کسی او را به عمد یا به اشتباه داوود دادش آب می‌شد و قتی کسی او را به عمد یا به اشتباه داوود صدا می‌کرد.» می‌پرسم و این دایای داوود الان کجاست؟ و فیروزه جواب می‌دهد: «کنار سجاد» کنار سجاد؟ یعنی دایی شما شهید شده؟ و جواب فیروزه خانم وقتی می‌گوید دوتا از دایای‌های ما، مر ترضی و داوود شهید شده‌اند، یایانی می‌شود برای همه کنجکاو‌هایم. حتماً بین دو دایی شهید و سجاد، ارتباطی بود!

فیروزه خانم که حالا تعجب‌رادر چشمان گردش‌مدام می‌بیند با لبخند می‌گوید:«سجاد ارات خاصی به یکی از شهدای آزیمده در بهشت زهرا داشت. او همیشه همراه دوستانش به شهید بزرگوار حمیدرضا باقری که در قطعه ۲۴، دریف ۲۵ شماره ۲۸، به خاک سپرده شده سر می‌زد. ۷سالگی می‌شد که این ارتباط بین سجاد و شهید باقری وجود داشت. نمی‌دانیم چرا سجاد این شهید را انتخاب کرده بود! اما خودش می‌گفت همه حواج و خواسته‌هایم را از برکت وجود شهید باقری گرفته‌ام.»

هیئت مسجد، وضو، زیارت قم، جگرگان و پنجشنبه‌های هر هفته سجاد خانواده‌اش استفاده می‌توانند از سجاد زیرجدی بگویند، اما نه اینکه اینها همه سجاد باشد، دایی یوسف که بعد از پدر، قم خانواده زیرجدی شده می‌گوید: «سجاد از هر فرستی برای تأمین معاش خانواده‌اش استفاده می‌کرد. کارگری نه‌تنها برای او عار نبود، بلکه با افتخار عرق جبین می‌ریخت و این حلال سر سفره خانواده‌اش می‌آورد. در نقاشی ساختمان و سرویس کولر گازی مهارت زیادی داشت.»

یک جوان دهه هفتادی و سرویس کولر گازی و نقاشی ساختمان؟ ذهنم در گیر سجاد جوان است که دایی یوسف برابرم روشن می‌کند سجاد ذنسل خودش خیلی فرق داشته: «خیلی با حجب و حیا بود. من ۲۲سال قییم این خانواده و مثل پدر کنار آنها بودم، همیشه کنار من سرش را پایین می‌آنداخت و هیچ‌وقت روی حرف بزرگ‌تر، حرفی نمی‌زد. این حیای او با بچه‌های این زمانه، قابل مقایسه نبود. سجاد معنی واقعی زندگی در این دنیا را خیلی خوب درک کرده بود.»

نگامش به زمین گره می‌خورد؛ دلیل غم نگاه و سر پایین دایی یوسف را نمی‌فهمم، او در جواب نگاه‌های پر از سوالم می‌گوید: «سجاد فقط یکبار با من مخالفت کرد اما او خواستم بیشتر کنار مادر و خواهرش باشد و سوره می‌نرود اما سجاد گفت دایی جان اگر من به سوره می‌بروم به این دلیل است که دشمن به‌خود اجازه ایجاد نامی برای تمام ایرانی‌ها را مادر و خواهرم را ندهد.» بغض و اشک و آه تمام فضای خانه را می‌گیرد و من که هنوز هم دوست‌به‌دامان خواهر می‌شوم. «قرار بود بعد از برگشت‌از سوره، به خواستگاری دختری که برایش نشان کرده بودیم برویم.»

کت و شلوار آویزان در اتاق را نشانم می‌دهد، می‌گوید این کت و شلوار را برای روز دامادی‌اش آماده کرد و انگشتر طلا را هم خودش خرید. اما گویا سرنوشت خوشبختی دیگری برای او رقم زده بود.»

خوشبختی از نگاه سجاد یعنی شهادت، یعنی دعای خیر صاحب‌الزمان، یعنی همراهی با امام‌زمن(عج)، اینها را می‌دانم، دوستانش زیاد از خصوصیات سجاد گفته‌اند: «ارات خاصی به حضرت مهدی(عج) داشت. همیشه وقتی پیامی هم می‌فرستاد آرخش عدد ۹، ۵۸ می‌نوشت که به ایجد می‌شود «مهدی!». سجاد در وصیتنامه‌اش سه عدد ۹، ۵۸ نوشته و سفارش‌اش به دوستان، دعا برای فرج امام‌زمن(عج) است.»

۵۹... عدد حروف مهدی، سال شهادت شهید حمیدرضا باقری... یاد طرح دوست آسمانی می‌افتم؛ همان که با پیامک روز و سال تولد، شهیدی که روز و سال شهادتش مثل ما بود می‌شد

دوست آسمانی مان.

درست است. سجاد زیرجدی با همه همسن و سالانش فرق داشته، او دوست آسمانی‌اش را سال‌ها پیش به جای سال تولد خودش، با بعدد اسم امام زمانش پیدا کرده بود.

شهید مدافع حرم سجاد زیرجدی در سال ۱۳۷۱متولد شد و درهفتم مهر سال ۱۳۹۵ در حلب سوریه به شهادت رسید.